

قصیده‌ی امینیه

بگو چکامه‌ی نغزی به یاد یار، امین!

ز یار من خبری خوش به من بیار، امین
یکی قصیده‌سرا، سخت استوار، امین
قصیده‌یی سر و بن جمله شاهکار، امین
به دام نظم، کن آزاده‌یی شکار، امین
تویی شمن، وطن توست نوبهار، امین
ز ژاژخایان، بیمی به دل‌مدار، امین
به راه میهن همواره پافشار، امین
ده این جریده به هر سختی انتشار، امین
امید مردم آزاده را برآر، امین
زمان همیشه نماند به یک قرار، امین
دوباره سال نوت مثل سال پار، امین
بگیر از گذر عمر، اعتبار، امین
نماند شاه و وطن ماند پایدار، امین
ستمگران همه گشتند خوار و زار، امین
عدوی ایران گردید، نار و مار، امین
گرفت نظم و نسق کار این دیار، امین
در این دیار بسی هست سربه دار، امین
اگرچه بود گران لشکر تبار، امین
جهان همیشه چنین بوده کج‌مدار، امین
ز دست حمله‌ی صدام نابکار، امین
مگر من آن گل سرخم به سبزه‌زار، امین
به جبر ترک وطن کردم اختیار، امین
ز بازگشت به خویش‌ام چه ننگ و عار، امین
مراسم خوب‌تر از قصر زرنگار، امین
من و سراچه‌ی تهران و سبزوآر، امین
عزیزتر بود از تاج مستعار، امین
همیشه مردم چشمم در انتظار، امین
حسین گفت همین نکته، آشکار، امین

بگو چکامه‌ی نغزی به یاد یار، امین
یکی چکامه به لفظ دری بگوی چو در
قصیده‌یی که بود شاه‌بیت هر بیتش
به قید شعر تری، صید گیر شیر نری
به حسن مطلع آغاز کن ز عشق وطن
همیشه عشق وطن را مدار خود می‌دار
به ماهنامه‌ی حافظ ز مهر ایران گوی
به نشر «حافظ» می‌کوش و خون دل می‌خور
بمان مصمم در شاه‌راه آزادی
کنون اگرچه به ما چیره چند خیره‌سرنند
گذشته‌ها بگذشته است و نیز می‌گذرد
نگر به صفحه‌ی تاریخ نیک و عبرت‌گیر
گذشت حمله‌ی چنگیز و زنده ماند ایران
گاهی ز کاوه‌ی حداد، گه ابومسلم
گاهی ز بابک، گاهی ز نادر افشار
گه از مصدق، یک گاه از امیرکبیر
گه از انال‌الحق، گاه از قیام ضد مغول
ز سربیداران مغلوب شد طغایتمور
مغول فنا شد و تیمور لنگ باز آمد
به عزم ملت آزاد شد وطن آخر
«زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد»
نبود چون وطنم حق‌مدار و قانونمند
کنون به ایران بازآمدم پس از سی سال
خرابه‌خانه‌ی اجدادی‌ام به بی‌هق و توس
قصور لندن و رم بر غریبه‌ی ارزانی
مرا به جان عزیزت کلاه کهنه‌ی خویش
برای عزت ایران و مردم وطن است
حیات انسان، تنها عقیدت است و جهاد

عقیده، یعنی ایمان و اعتقاد به حق پی جهاد، همه‌روزه روز عاشورا است میان ظلمت و نور است جنگ در همه وقت یکی ست موسی، فرعون صدهزار اما زمانه، عرصه‌ی پیکار مرد و نامرد است حسین کیست؟ طلبکار خیر و دشمن شر حسین کیست؟ ز اندیشه - چون سحر - بیدار حسین کیست؟ مقید به داد و دانش و دین حسین کیست؟ حقوق و عدالت و قانون حسین کیست؟ همین اکثریت خاموش یزید کیست؟ همین جبر و جور استبداد یزید کیست؟ همین خیل انحصارطلب یزید کیست؟ همین حق‌کشان خلق آزار

جهاد، یعنی تفکیک نور و نار، امین چو کربلا همه‌جا، جای کارزار، امین که جنگ باطل و حق است برقرار، امین یکی ست احمد، بوجهل صدهزار، امین بلی حسین و یزیدند بی‌شمار، امین یزید کیست؟ ستمکار پخته‌خوار، امین یزید کیست؟ ز مستی - چو شب - خمار، امین یزید کیست؟ دد و دام بی‌فسار، امین یزید کیست؟ همین زور و این فشار، امین یزید کیست؟ قلیلی سوارکار، امین حسین کیست؟ همین حق‌اختیار، امین حسین کیست؟ یل ضد انحصار، امین حسین کیست؟ خداجوی حق‌گزار، امین

چو مولوی ، دلم از سست‌عنصران بگرفت کجاست شیر خدا؟ ره‌گشای خیبر خیر بیا چو رستم، در کارزار، کاری باش علی شهید به محراب شد، ز حق گفتن چو خون پاک علی جاری ست در رگ من مرا جهاد به تیغ قلم چنان زیبید قلم به دست چو گیرم به هر زمان و مکان عقیده‌ی من حق‌جویی ست و حق‌طلبی ندارم ار چه به کف تیغ تیز، دارم لیک جهاد من به قلم بود و نیز خواهد بود مدیح کس بنگویم، درست گویم و راست شعور و شعر من از هر تعلق آزاد است شدم به صدق و صفا مشتهر چو جد و پدر به حق چو معتقدم، فارغم ز بیم و امید رسول گفت که: حب وطن ز ایمان است عجب که دشمن نازد به من به میهن من ز گفتنش به کسان سخت شرم می‌دارم منم چو ناصر خسرو، «ری» ام چو یمگان است من این قصیده سرودم ز نو به سبک کهن به مادر وطن خویش می‌خورم سوگند

کجاست رستم دستان روزگار؟ امین که کرد مرحب اشرار از او فرار، امین بیا بسان علی باش مرد کار، امین منم ز نسل علی مانده یادگار، امین شهادت است برای من افتخار، امین که شیر حق را شمشیر ذوالفقار، امین مرا به گفتن حق باشد اشتهار، امین جهاد من هنر و فکر و ابتکار، امین قلم به کف، چو یکی تیغ آبدار، امین مرا ز لوح و قلم باشد، انتصار، امین که بنده، بنده‌ی حقم نه شه‌ریار، امین خوشم که شعر و شعورم بود شعار، امین مراسم صدق شعار و صفا دثار، امین که بر عقیدت خود مانم استوار، امین برآورم ز عدوی وطن، دمار، امین برم پناه از اعدا به کردگار، امین که من به میهن خویشم چنین دچار، امین منم چو مسعود و «تهران» مرا حصار، امین که می‌برم ز خراسانیان، تبار، امین کنم برای وطن، جان خود، نثار، امین